



## شهروند عاصی و خشونت اصلاح طلبانه

سعید حجاریان

1

پس از وقوع اعتراضات آبان ماه، مقاله‌ای محققانه به کوشش دوست گرامی آقای محسن گودرزی تحت عنوان «شهروند عاصی و احتمالات آینده» (ماهنامه اندیشه پویا، شماره ۶۳، آذر و دی ۹۸، صص ۴۷ تا ۵۰) منتشر شد. این مقاله، و البته پروژه کلان ایشان از چند جنبه واجد اهمیت است و تصویری دقیق و مبتنی بر آمار از جامعه ایران ارائه می‌کند. پس از مطالعه آن مقاله و کندوکاوی در جامعه امروز ایران یکی از وجوه عصیان، یعنی «خشونت» را پراهمیت یافتیم و به‌نظر آمد این مقوله با شدتی کم‌سابقه در حال نهادینه شدن است. خشونت اساساً امری است خطرناک و چنان‌که می‌دانیم آثار مهمی در تبیین چیستی و پیامدهای آن منتشر شده. از جمله آثار متأخر می‌توان به کتاب «در سایه خشونت» اشاره داشت که پیش‌تر در یادداشتی نکاتی را درباره آن ذکر کرده‌ام. خلاصه سخن داگلاس نورث براساس نمونه‌های پژوهشی‌اش چنین است؛ آغاز خشونت مرادف است با امتناع توسعه و گام برداشتن به سوی قهقرا. اگر بر سر اهمیت خشونت به توافق برسیم، لازم است علل آن را واکاوی کنیم و پرسیم آیا می‌توان شدت خشونت را کاهش داد و حتی آن را کارکردی و یا لاقط مدیریت کرد یا خیر؟ به‌گمانم من ما اساساً با دو سنخ از خشونت مواجه هستیم. اولین نوع خشونت ناشی از بحران ناکارآمدی و نوع دیگر آن ناشی از بحران مشروعیت است. خشونت نوع اول، معلول بی‌کفایتی، سوءمدیریت و انباشت بحران‌هاست و در جنبش‌های معیشتی طبقه فرودست نمود پیدا می‌کند. وقایع آبان‌ماه نمونه متأخر این نوع جنبش است؛ حاشیه‌نشین‌ها و نوحاشیه‌نشین‌ها عمدتاً به‌دلیل فقر و نوعی حس چپاول سازمان‌یافته – که در گرانی بنزین متبلور شد – راهی خیابان شدند. هر چند ریشه آن را در عدم موفقیت دولت در اشتغال‌زایی و دیگر مسائل بنیادین نیز می‌توان جست‌وجو کرد. این نوع از خشونت کم‌دامنه و با شدت بالاست؛ یعنی به‌لحاظ زمانی کوتاه‌مدت است اما عمق خشونت در آن بالاست؛ چنان‌که شاهد بودیم در آبان‌ماه خشونت در روزهای محدودی صورت گرفت اما شدت بالایی داشت و مخرب بود. شاید بتوان در ترسیم خشونت‌ها از مثال ضربان قلب استفاده کرد که دائماً در نوسان است. یعنی مانند فوران آتش‌فشان فعلیتی صورت می‌گیرد و سپس آرامش نسبی برقرار می‌شود. قائلان به این نوع از خشونت نه در پی دموکراسی هستند و نه آزادی را طلب می‌کنند؛ به‌واقع به‌دنبال معیشت و رضایت هستند. این رضایت در کوتاه‌مدت با تزریق بسته‌های حمایتی و لذا اذانی حاصل می‌شود و در بلندمدت از طریق دولت اقتدارگرایی توسعه‌گرا و یا دولت پوپولیست (چپ یا راست). در لوای چنین دولت‌هایی، کسب‌وکار و

معیشت در کوتاه‌ترین زمان تمهید و تدارک می‌شود اما هم فردیت و هم آزادی از میان می‌رود. از همین رو، از یک‌سو، از گور برخاستن رضاشاه را طلب می‌کنند، و از سوی دیگر، اقدام قاطع ترامپ را! نوع دوم خشونت را طبقه متوسط و متوسط به بالا نمایندگی می‌کنند. مشکل اینان مشروعیت است؛ لذا اعتراض‌شان محتوای سیاسی دارد و عمدتاً در چارچوب است. حاملان این سنخ از خشونت در پی آزادی (سیاسی، فردی، سبک زندگی و...) و به معنای دقیق کلمه «رهایی» هستند و معیشت اصلی‌ترین دغدغه‌شان نیست. به همین سمت و سوی شعارهای‌شان شاه و شیخ را درمی‌نوردد. این معترضان با دولت اقتدارگرایی توسعه‌گرا و دولت پوپولیست هم‌دل نیستند، مدرن هستند و کثرت‌گرایی را به‌عنوان هسته اصلی مطالبات خود برگزیده‌اند. این سنخ از اعتراض‌ها دامنه‌ای وسیع دارد اما با شدتی کم صورت می‌گیرد. به‌عنوان نمونه جنبش «رأی من کو» از خردادماه ۱۳۸۸ آغاز شد و ماه‌ها به‌طول انجامید؛ اما شدت کمی داشت.

## 2

**دولت‌ها چگونه با خشونت مواجه می‌شوند؟** آرایش قوای مسلح و دستگاه‌های ایدئولوژیک حکومت‌ها از الگویی واحد پیروی نمی‌کند و بسته به نوع اعتراض و میزان خشونت به‌کار رفته اقدامات متفاوت و بعضاً متعارضی به‌وقوع می‌پیوندد. بنا بر سوابق تاریخی دور و نزدیک، در مواجهه با اعتراضات و خشونت‌های معیشتی (خشونت نوع اول) رویه‌ای نوظهور تحت عنوان «سرکوب همراه با اکراه!» به‌کار گرفته می‌شود؛ بدین ترتیب، مواجهه سخت و دلجویی توأمان صورت می‌گیرد. در مقابل، در مواجهه با خشونت نوع دوم ضمن وجود اراده برخورد، تلفات حداقلی است؛ زیرا بستگان افراد کشته‌شده از امکان پروپاگانداي رسانه‌ای برخوردار هستند. بنابراین ممکن است هر یک فرد معادل صدها نفر ارزش تبلیغاتی پیدا کند (مانند مسافران هواپیمای ساقط شده اوکراین). این قاعده حتی در مقوله حبس نیز صادق است، زیرا با الگوی متفاوتی از همبستگی روبرو هستیم. مضاف بر این‌ها، ذکر این نکته حائز اهمیت است که در ساحت نظر و در گفتمان رسمی از ترکیبی نوظهور به‌نام «جوان مؤمن انقلابی» سخن به میان آمده است؛ نیرویی که اولاً، پرانرژی است، ثانیاً، گفتمان رسمی را بازتولید می‌کند یا به‌تعبیر اریک هوفر «مرید راستین» است، ثالثاً، «آتش به اختیار» است. این نیرو در مقابل دو نوع خشونت پیش‌گفته تعریف شده و از طرف مقابل صورت می‌گیرد؛ یعنی مقاومتی که از سوی حاکمیت تمهید شده است تا در گام اول، حاملان خشونت نوع اول و دوم را کنترل کند و در «گام دوم» عهده‌دار مدیریت دولت، پارلمان و... شود.

## 3

**موقعیت انقلابی؟** در ادامه این جستار باید قدری درباره مفهوم «جامعه جنبشی» تأمل کرد. به گمان من اِتصاف جامعه ایران به چنین صفتی اساساً نادرست است و از مبانی نظری و تجربی کافی برخوردار نیست. در ادبیات قدیم علم سیاست و جامعه‌شناسی از سه وضعیت نام برده می‌شد؛ رکود نسبی، اعتلای انقلابی و وضعیت انقلابی.

در دو وضعیت آخر حزب و سازمان آترناتیو نقشی مهم ایفا می‌کردند. اگر مقصود از جامعه جنبشی یک از این حالات باشد، به دلیل فقدان عنصر سازماندهی چنین اصطلاحی نادرست است اما اگر منظور آن است که دچار هرج و مرج و بلبشوی اجتماعی هستیم این مورد کمابیش در بسیاری از کشورها وجود دارد. در یک نمونه عینی مشاهده می‌کنیم، جامعه ایران حدفاصل سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۵ در وضعیت رکود نسبی به سر می‌برد، اما از آن سال به بعد وضعیت انقلابی یا مطابق ادبیات چپ «موقعیت انقلابی» پدید آمد. بنابراین، جامعه در یک لحظه، صورتی جنبشی به خود گرفت. مطابق با این صورت‌بندی باید پرسید آیا جامعه ایران دارای موقعیت انقلابی است؟ پاسخ منفی است و لذا در آستانه انقلاب قرار نداریم. ولی با این حال امریکا و دیگر کشورهای متمرکز بر ایران و هم‌چنین اپوزیسیون خارج از کشور به مقوله جنبش و به‌طور ویژه مسئله خشونت‌ورزی ورود کرده‌اند. مطابق تقسیم‌بندی فوق‌الذکر امریکا و بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور از جمله مجاهدین خلق بر نوع اول خشونت متمرکز شده است؛ زیرا حاملان این نوع از خشونت فاقد گفتمان و هسته رهبری بوده و تأثیرپذیرند؛ در حالی که حامیان خشونت نوع دوم به اهمیت تمامیت ارضی و دموکراسی قائل هستند و به‌معنای دقیق کلمه فرمان نمی‌پذیرند. شایان ذکر است، که شاید اروپا به خشونت نوع دوم دل‌بسته باشد. به‌عنوان نمونه در ماجرای شلیک به هواپیمای اوکراینی، فرانسه و اوکراین به‌همراه چند کشور اروپایی و نیز به موضوع ورود کردند و ایالات متحده بازیگر درجه دوم به‌شمار می‌آمد در حالی که در اعتراضات آبان‌ماه ترکیب حمایت‌ها متفاوت بود و امریکا خود را به‌عنوان حامی معرفی کرد.

#### 4

**وضعیت اصلاح‌طلبی؟** در چارچوب این بررسی باید از نسبت میان اصلاح‌طلبی و خشونت سخن گفت و این پرسش را مطرح کرد که آیا اصلاح‌طلبی باید از میان این دو نوع از خشونت دست به انتخاب بزند یا خیر؟ پاسخ منفی است. زیرا اصلاح‌طلبان توسعه‌اندیش، خشونت را از جمله موانع اصلی توسعه می‌دانند. از این گذشته، آن‌ها بذریع سیاست‌ورزی را در خاک نرمال کاشته‌اند و هر نوع نابهنجاری را مانع سیاست‌ورزی می‌دانند. اما واقعیت آن است بخشی از شبکه حامیان اصلاحات از گفتمان محوری این جریان عبور کرده‌اند و مالا به حامیان خشونت نوع دوم خواهند پیوست و این امر به لاغرشدن بدنه اصلاح‌طلبی خواهد انجامید. از سوی دیگر، دولتی که از حمایت نسبی اصلاح‌طلبان برخوردار شد، رو به زوال رفت و بخش زیادی از سوخت خود را در منازعه با «قدرت»ها از دست داد. بنابراین، هم در پایین و هم بالا، چرخه‌ای از تنش به‌وجود آمده و در حال گسترش است. واضح است، تداوم چرخه خشونت در گام نخست موجودیتی به‌نام ایران را هدف قرار خواهد داد و «انتقام‌جویی» جایگزین «همبستگی» خواهد شد و نهایتاً به امتناع توسعه و حتی آسیب‌هایی خطرناک‌تر را پی خواهد داشت. در چنین وضعیتی اصلاح‌طلبی چند مسیر کوتاه‌مدت پیش‌رو دارد: الف) چشم‌پوشی از تنش. اصلاح‌طلبی در این وضعیت

تعمداً دعوای موجود در سطح پایین و بالای جامعه سیاسی را نادیده می‌انگارد و میانه را به‌عنوان عرصه سیاست‌ورزی برمی‌گزیند و ذیل این راهبرد شورایی از عقلای کشور را تشکیل خواهد داد تا در آن وخامت شرایط کشور ترسیم شود و ضمن روشن کردن قواعد بازی، راهکاری ملی برای نجات کشور عرضه شود. البته که این راهبرد الا و لابد از دل فهرست‌های مشترک انتخابات استصوابی بیرون نخواهد آمد! ب) مذاکره با نیروهای مؤثر. مطابق این رویکرد بخشی از جریان اصلاح‌طلبی می‌تواند از مجرای ایثارگران مذاکره با طیفی از نیروهای مسلح را آغاز و در خصوص حوزه‌های اقتصاد و اطلاعات و نیز فعالیت‌های نظامی رایزنی کند. پ) مذاکره اروپایی. اصلاح‌طلبی در این رویکرد، مطابق آنچه در اندیشه غالب تصمیم‌سازان می‌گذرد، دولت را به مذاکره با کشورهای اروپایی ترغیب می‌کند تا اولاً، کنش‌گری‌های درونی سامان بیابد، و ثانیاً، در بیرون، چهره‌ای متفاوت از ایران ارائه شود. یعنی طرح رئیس‌جمهور فرانسه احیاء و برای مدتی -هر چند محدود- مسئله امریکا از اذهان مدیران کشور کمرنگ شود. ت) بازسازی سرمایه خاتمی. رئیس دولت اصلاحات از بدو تشکیل دولت تا به امروز سرمایه‌ای را اندوخته و در مقاطعی فرصت‌هایی را از دست داده است. بازسازی سرمایه از مجرای فعال‌شدن مجدد وی، ارائه تحلیل و راهبردهای روشن می‌گذرد؛ یک سوی این راهبرد «آتش‌بس» است که در مقابل ایده (آتش به اختیاری) تعریف می‌شود، و سوی دیگر آن تبدیل «محدودیت تردد» به «حصر» است! اما راهبرد مطلوب من دوگام خواهد داشت؛ که برای جلوگیری از تطویل متن در دو یادداشت جداگانه به توضیح آن‌ها خواهم پرداخت. این دو گام به قرار زیر هستند: ۱) توجیه حداکثری جوانان و حفظ آن‌ها زیر پرچم «اصلاح‌طلبی»، ۲) تبیین استراتژی «اصلاحات از بیرون» در برابر «اصلاحات از درون».